

شکافت . پادشاه از فوت چنین مخلص راسخ قدم قرین قاسف
و اندوه بسیار گردید . و چون بدار الخلافه معاودت فرموده
ظاهر شد (که ذمهٔ سیف خان بوم میبایست گرانبار است) از کمال
عاطفت بادای جمیع آن همکسار ساخت - پسرانش شیرافکن
و امان الله بمنصبی در خور امتیاز داشتند *

• سید محمود خان باره •

اول کسی است ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجه
امارت رسید - ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود - در سال
اول جلوس اکبری همراه علی قلی خان شیبانی بدفع هیومن
بقال (که پس از شکست یافتن توری بیگ خان نخوت بخود
راه داده با فراران جمعیت از دهلی روانه شده بود) نامزد
گردید - و سال دوم به تنبیه حاجی خان غلام شیر خان سور
(که اجمیر و ناگور بتصرف خود آورده و استیلا میزد)
تعیین گشت - سال سیوم بتسخیر قلعهٔ جیتاران دستوری یافته
آنها از دست راجپوتیه برگرفت - چون مقدمهٔ خانخانان
برهم خورد خان مذکور بنوکری پادشاهی اختصاص پذیرفته
قریب بلدهٔ دهلی جاگیر یافت - و سال هفتم جلوس (که
خانخانان منعم بیگ بنابر کشته شدن شمس الدین محمد
خان آنکه راهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه فرار نمود)

(۲) در [بعضی جا] هیومن بدون نون آمده (۳) نسخهٔ [ج] چیتاران *

سید محمود خان (که در مجال جاگیر خود بود) او را شناخته
با احترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعییناتی خان کلان
بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعاقب ابراهیم حسین
میرزا مامور شد - پستو چون پادشاه خود بدین کار متوجه
گردید و مسرعه فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید
خان مذکور کام عجلت برزده متصل قصبه سرنال برکاب
سلطانی پیوسته - و مصدر نردوات نمایان گشت - و چون

نام مذکور شکی در پادشاه نداشتند و پادشاه از پاره خیره اسع
شخصی از رسیدن - که پادشاه راضی شناسند و پاره خیره اسع
میرزا - رحمت ارباب بجانب آگره کشید

او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرفوم معین شد - و سال
هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطانی بصوب گجرات
تعیین یافت - چون موکم والا ایباغار نموده بخوردن میرانه
رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ
محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدودک در فرج
طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ
پرتابانه از قول پیشتر شتافته سرانده نبرد آزمائی نمود - اواخر
همین سال با سادات باره رسید محمد امروه بر سر ولایت
مدحک سعادت ارتخاص پذیرفت - و در انجا رفته بزر شمشیر
آن خردن را عمای در ساخت - و دران نزدیکی مطابق سنه
(۹۸۰) نهمه و هشتم هجری پیمانة زندگی او لبراز
گردید - بنصب در هزاری سر بلندی داشت *

بازده عبارت است از دوازده موضع - که در میان دو آب یعنی دریای جون و گنگ قریب پرگنه سنبل واقع شده - خان مذکور مرد قبيله دار بود - بنوکرمی پادشاهی رسیده نامه بشجاعت و سخاوت بر آورد - سانه لوحی مفضل داشت - گریزند چون عرش آشیانی او را بر سر مدهکر بندیده تعیین فرمود او تردیدت نمایان بتقدیم رسانیده مظفر و منصور برگردید - پس ازان (که بهلازمک سلطانی فایز گشت) عرض نمود که من چنین و چنان کردم کردم - آصف خان گفت میرانجی این فتح بانبال حضرت شده - پنداشت مگر انبال نام یکی از امرای پادشاهی خواهد بود جواب داد که چرا غلط میگوئی - درانجا انبال پادشاهی نبود من بودم و برادرانم - تیغ در دستی زده ایم - پادشاه متبسم شده او را بگونگون عولاف برخواست - و درزت یکی از روی کذایه با وی گفت - که نسب نامه سادات بازده بجا منتهی میشود از فی الحال در میان تود آتش (که فقرای ملنگ شبها روشن میکنند) تا زانو در آمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر نخواهد شد - و اگر نیستم میسوزم - قریب یک ساعت دران آتش ایستاد - مردم بزاری برآوردند - کفش مخملی در پا داشت (۲)

جووب او نسوخته بود - پسرانش سید قاسم و سید هاشم - احوال اینها جداگانه نوکرین کاک بیان طراز گردیده *

(۲) یا چوب او باشد *

• سید احمد خان بارهه •

برادر خود سید محمود خان بارهه اسمک - در سال هفدهم
 جلوس اکبری باتفاق خان مذکور همراه خان کلان در فوج مختلا
 بجانب گجرات تعیین شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه
 از او با جمعی کثیر بذعاب پسران شیروخان فولادی (که عیال
 و اسباب خود را از یقن برآورده بجانب ایدر میرفتند) نامزد
 فرمود - هر چند آنها تیزپائی نموده خود را به تذکناهای حبال
 کشیدند اما بصیارتی از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهی
 افتاد - خان مذکور معارفت نموده کامیاب دولت زمین بوس
 گردید - پس ازان (که قصبه یقن مخیم سردقات سلطانی گهت)
 آنرا بمیرزا خان مرهمت نموده بذیابک او حکومت و حراست آنجا
 بسید احمد خان تفویض یافت - در همین سال محمد حسین
 میرزا و شاه میرزا علم بغی افراشته باتفاق شیروخان بر سر یقن
 آمده محاصره نمودند - خان مذکور به بزد و بست برج و باره
 پرداخته متحصن گردید - تا آنکه خان اعظم کوکه با فوج بصیار
 نزدیک رسید - میرزایان دست از محاصره کشیده از گرد قصبه
 برخاستند - و سال بیستم جلوس با برادر زادهای خود سید
 قاسم و سید هاشم بمالش گردن کشان تعلقه زانا (که پس از
 کشته شدن جلال خان قوچی غبار فتنه بر انگیزخته بودند)

(مائراامرا) [۳۷۹] (باب السین)

دستوری پذیرفت - و بتقدیم جلائل خدمات مشمول التذات
بیکران گشته چهار ماهات افروخت - در سنه (۹۸۰) نهصد
و هشتاد هجری داعی حق را بیک اجابت گفت - بمذنب
دو هزاری امتیاز اندوخته بود - پسرش سید جمال الدین از
رو شناسان پادشاهی بود - در محامرا قلعه چنور (که در نقب را
از بارت پر ساخته قتیله را آتش دادند - و بیکه دیور رسید - و در آن
هنگامه جمعی را نقد زندگی بر باد رفت) او هم گلشن جوانی
غود را سوخت *

• سلطان خواجه نقشبندی •

عبد العظیم نام خلف خواجه خاوند دوست است مرید
خواجه عبد الشهد بن خواجه عبدالله مشهور بخواجهان خواجه
که فرزند بیواسطه خواجه ناصرالدین احوار است - چون
خواجه عبدالشهید از سمرقند بپند آمد عرش آشیانی پذیره
شده باعزاز و اکرام دریاقت - و پرگنه چمازی پنجاب را
بطریق نذر گذرانید - خواجه مدعی درانجا طرح سکونت
ریخته بسرمی برد - پس از هیزده سال در آخر سنه (۹۸۲)
نهصد و هشتاد و دو معارفت بسمرقند نمود - و در سنه (۹۸۴)
نهصد و هشتاد و چهار درگذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز
و نشیب علمی بر نیامده و چندان دانش زار رسمی طی نکرده
(۲) نسخه [چ] جوانی را سوخت (۳) در [اکبرنامه] چمازی آمده *

اما یازده مرتبه سلوک و تصوف و زریده شامه ازاداش از شمامه
عنایت بادشاهی عطر آگین گشت - اعتباره مترگ و قره شکر
بهم رسانید - چون سال بیست و یکم هـ (۹۸۴) نصد
و هشتاد و چهار عزیمت سفر حجاز دامنگیر همه بادشاهی
گشت ملتزمان بارگاه سلطنت معروض داشتند - که برخه
حقیقت اندوزان والا فطرت نسبت با طایفه سلاطین دادگر
هیمه چنین فرمانروائی (که ولایت چندین بادشاهان عالی شکوه را
بفروغ تدبیر و لمعان شمشیر دار الامن داشته باشد) امثال
این امور اگر تجویز کرده اند در صورتی است که ازان حرکت
گرد فتورے بر جمعیت آباد رعیت ننشیند - لهذا عرش آشیانی
نقش آن داعیه از لوحه خاطر سترد - و چون صوری لزوم^(۲)
انعقاد یافته بود سلطان خواجه را (که از درست کرداری
و معامله دانی نصیبه فراوان داشت) امیر حاج گردانیده مبلغ
شش لک روپیه و دوازده هزار خلعت حواله شد - تا بفروغ
دیده دري شایهتگان احسان را دریافته بانعام درخور بے نیاز گرداند
و حکم شد که تجرد منشان آن مرز (که از شغل پیراستن نفس
در فنون فرسک مکاسب و حرف ندانند) و سایر احتیاجمندان
تذامین پیشه آن بوم را نگاشته فلم تحقیق ساخته نسخه منقح
بیارد - تا هر سال یکی از آگاه دلان بدان دیار رفته عموم محتاجان

آن ناحیه را از مایده احسان بهره مند گرداند . درین قافله بسیار از رضیع و شریف بار سفر حجاز بر بختند . شاید کم قافله بدین هجوه از هندوستان بدان دیار رفته *

خواجه در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهند

و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معارفت نموده بزمین بوس

اکبری سر مباحات بر افراخته زیاده بر سابق مشمول الطاف

شاهانه گردید . و بتفویض مدارت کل هندوستان و منصب

هزاری امتیاز یافت . و در سال بیست و نهم سنه (۹۹۲)

نهند و نون و در باجل طبعی در گذشت . در ظاهر قلعه

فتحپور در جانب شمالی مدفون گشت . و پس از فوئش

در آغاز سال سیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال

در آردند . پهرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمنصب

پانصدی ترقی نمود *

در دبستان موبدی مذکور است . که سلطان خواجه از الهیان

بود . یعنی بآئینه (که بعرش آشیانی نسبت دهند . و به الهی

دین موسوم نمایند) گردیده بود . هنگام سفر دایسین پیمان شاه

وصیت نمود . که مرا باین دیو مردم دفن فرمایند . لاجرم ادر

در قبر با چراغی در آورده شبکه بمعادنات زیر اعظام گذاشتند

که نور او داهی مائم است . اگرچه امثال این حکایات را

بذابر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبارسنج رقیه نبود

و آنچه شیخ بدایونی و نظائر او بصراحت و اشاره نوشته اند
محمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [که تذکره مشائخ
موسوم بثمرات القدس تالیف اعل بیگ (که از منصبداران
اکبری و معتقد سلسله نقشبندیه است) بذکر آمد] از ترجمه
سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم راهی و بی اصل بوده
چه او نوشته - که چون درین ایام لخته ادیان مجدده بر روی
کار آمده خواستند در ارکان دین محمدی کمره و فتور
واقع شود چنان قرار دادند که هر که با سر ناگزیر پیوند بطور
آفتاب پرستان روزنه محاذی خورشید در قبرش گذارند - تا فروغ
نیر اعظم (که ^(۲) عین نور آبی است - و سایر انوار ازو مستفاد)
در قبر نثابد راهی بوستگاری نیابد - بعضی خبثا در باره حضرت
وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود
هیچکس را بران قدرت نهد - بعنوان اهل سخت و جماعت
تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند *

اگرچه درین ادراک قام اخبار رقم هر جا بمناسبت مقام
لخته ازین مقوله بروحه بیان مرتعم ساخته اما همه جا زبان
نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عذایی می نماید
و نیز جولان عرمه قرطاس میگردن - عرش آشیانی از عنقوان سن
و ریعان شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

(۲) لخته [ج] که نور آبی است (۳) لخته [ب] ماده *

خواه بمیلان طبعی فطری - و خواه به تزییر و تدبیر ملکی
چنانچه موی سر میگذاشت - پس از مدتها (که اراده ستودن
نمود) گفت که انترام این امر بنابر تالیف هذبی نژاد بون
الحال (که احتیاج بدن نماند) باید ستود - هر چند در تعظیم
علماء و مشائخ و ترویج شعائر اسلام مکتوبید لیکن بغایر وسعت
مشرب با مخالف و موافق مدارائے داشته یا برهمنان و جوگیان
می نشست - و اذکار و اشغال ایشان فرا میگرفت - پس ازان (که
بکفر و زندتہ شهرت گرفت) برای نوربذ عوام اعلان اختی
مراتب دینی مناسب دانست - چنانچه اظهار عزیمت حج
و تعیین میرحاج هر سال و انعقاد مجلس مراد جناب ختمی
(صلی الله علیه و آله) ازین تبدیل بود - و در سال بیست و سیوم
باتباع طریقه نبوی و خلفای راشدین و سلاطین اسلام خود مباشر
امر خطابت شده در مسجد جامع فتحپور بر مذبر برآمد
چون مراد عربی نداشت یا بوجه دیگر این ابیات شیخ فیضی

بطریق خطبه برخواند * * بیت *

(۳)

* خداوندی که ما را خسروی داد *

* دل دانا و بازوی قوی داد *

* بعدل و داد ما را زهمون کرد *

* بجز عدل از خیال ما بیرون کرد *

* بون وصفش زهد فهم برتر *

* تعالی شاهه الله اکبر *

اگرچه بعضی نوشته اند که چون پا بر منبر گذاشت یکباره
 حصر واقع شد - و بارزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات
 اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست
 اختراعی نماید و مجدداً آئین تازه شود در مهمات دین و مذهب
 نیز تصرفات بخاطرش میرسید - لیکن تصریح بمخالفت امور
 شریعه منافی مصالح مملکت می شمرده - تا بتجربز برخی علمای
 مزاج شناس (که سرآمد آنها غازی خان بدخشی بود) در سال
 بیستم و چهارم سنه (۹۷۷) بهصد و هفتاد و هفت علما اتفاق
 نمودند - که مرتبه سلطان عادل عندالله زیاده بر معتهد است
 و خلیفه وقت اعلی و اعلم و افضل است - و تذکره بمهر سائر فضلا
 مرتب گشت - که آنچه عرش آشیانی در اختلافات گذشتگان
 گروهها کرده تسبیحاً للخلق برگزیند حکم آبی دانسته اتباع آن
 بر کافه انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالذبی صدر
 این مقدمه تحریر یافته *

و چون عرش آشیانی را شوقی باسکشاف مسائل و مذاهب
 فرق انام بهم رسید در کمتر زمانه مجلس پادشاهی مجمع
 دانایان هر ملت و مذهب گردید - اصحاب مال و اهل قراعه
 آمدند - و با همه راه مدارا و استقامت مملکت میگذشت

و ادله هر فریق و مقوله هر طایفه بلا تعصب مذکور میگردند.
و محاسن و معاصی هر طریقه بے تکلف بیان میشود - و هر یک
در قدح و نکوهش دیگری میکوشید - یهودی با نصرانی و سنی
با شیعه و مجوسی و برهمن با اسلامی مناظره و مجادله
میکردند - و نعره بالا بے محابا انواع قبائح و شذائع بذرات
مقدس انبیاء عظام و ابداء کرام نصابت میکردند - طرفه هنگامه
برپا شد - و مبارزه بجائز انجامید که علما و فقهای اسلامی با هم
در افتاده تکفیر یکدیگر می نمودند - حکیم فلسفی میگفت که عقلا
در همه ادیان موجود اند - ترجیح بلا مرجح چرا - تابع ناموس
اکبر عقل (که صمیز و حاکم است میان حسن و قبح) باید بود
اعتماد بر دیوانسانها نباید کرد - که خانه نعل خراب است
از شیر نام زردشایه را از ایران طلبیدند - او آتش با خود
آورد - آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل
مفوض شد - که بدستور آتش کدهای فارس با احتیاط نگاهدارد
و فرمانی بطامب ادرکیوان (که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود)
رقم پذیرفت - او عذر خواست - و نامه از مولفات خود (که
مشعر ستایش معجزات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود)
فرستاد - مشتمل بر چهارده جز - هر سطرش پارسی بخت بود
و تصحیف آن عربی - و چون قلب میکردند ترکی - و باز

مصحف آن هندی میشد . و شیخ ابو الفضل میگفتی که این نامه
افصح است از قرآن . علوم شریعه و نقلیه را اصلا رفع و اعتباری
نماند . مردم رغبتی بحکمت و حساب و طبع و نجوم و شعر
و تاریخ نمودند . فرامین باطراف صادر شد . که اراذل را از تعلیم
باز دارند . و در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم بآئین شماسیان
(که بدریافتن فیوض انفسی و آفاقی ار کردند . و شکر گذاری
آن نور الانوار را سرمایه درامتی موری و معنوی دانند) اهتمام
شایسته رفتی . عرش ایشیانی بتوغیب راجه ببربر ادعیه
و اسامی آفتاب را بزبان هندی و فارسی رزق میفرمود . و هنگام
تحويل از برج به برج وقت ظهور فیض خاص دانسته
خصوص در تحويل حمل و همین قسم دیگر کواکب سیاره را
(که فیض پذیر خوان انوار ار بند) در شرف خویش گرامی
شمرده آن ازمنه را موافقت و مظاهر نعم والای الهی انگاشته
ساله چهارده عید مقرر شد . و باستصواب علامه الدهر امیر
فتح الله شیرازی تاریخ عربی را تغیر داده سال و ماه شمسی
بدستور عجم معین کردند . کار کشی ممنوع شد . و چنانچه
قافی بقطع معاملات اهل اسلام تعیین میگشت برهنه دانا
بجهت فصل قضایای هنوز قرار یافت . و چون هر امری (که
احداث و اختراع می نمود) به الهی موسوم میساخت خلاصه
هر مذهب و هر طریقه را نیز باهم آمیخته دین الهی نامید

جمعی از ارباب تعلق و تجرد گریخته حکایات غریب نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز بامر الهی بوده و این شرمه ضاله عرش آشیانی را خلیفه الله خواندن و چنان بر سرایند که او مامور شد - که لا اله الا الله اکبر خلیفه الله گویند *

آورده اند که چون شب یکشنبه پنجم رجب سنه (۹۳۹)

نهمصد و چهل و نه هجری عرش آشیانی در امرکوت متولد گردید یکی از مرتاضین در راقعه دید - که عقل کل با نفس کل فرود آمده پیکرے (که عنصر او فضائل اربعه بود) ساخته بهمایون پادشاه سپردند - چنانچه در قصه الفقاوا نوشته اند که بعضی در رویا ملهم شده اند - که رب النوع انسانی (که آن را در ترکی کشخان گویند) در عالم معنوی متوجه او شده بے اختلاط (که مخصوص ترکیب عنصری است) بتصرف قدسی آسمان گردانید - چنانچه همه اولاد بوزنجر تا آن را که زیورن نامند فرشته نژاد میدانند *

و قومی از الهیه گویند - که عرش آشیانی را قدرت بر خلق و اصلاح بود - (رزے در یقظه ببدن مثالی از سموات برگزیده روح او بواحد اکبر) که بامطلاح آن طایفه ذات الهی باشد) آمیخته شد - حق تعالی گفت که میان من و دیگران جبرئیل واسطه بود - و در میان من و تو دیگرے نمیگذرد - و مامور شد

که دفع اختلاف عالم نماید - ار گفت بدون سیاست نمی تواند شد - و آن از من نمی آید - مگر بهر صورت و ولایت هر قدر تواند شد (همین میشود - پس خدا فرمود تو مظهر مهر منی - و دیگران مظاهر قهر - و امثال این کلیت و هذیان بسیار ساخته اند و بیشتره جوگیره و سخاسیه و بعضی اسلامیه (که بزی آنها متلبس بودند) بدر گزیده جگت گرو می خوانند - و خوارق (که از عرش آشیانی بیان نمایند) آنرا برهان گویند *

شیخ علامی در تاریخ خود آورده - که در ماه هشتم از ولادت روزی جیحی آنکه شیر میداد - راز مخالفت ماهم آنکه در جمعی دیگر آورده خاطر و اندر هذاک بود - در وقت (که هیچ کس حاضر نبود) عرش آشیانی متکلم شده بدخلی خاطر معزونی او پرداخت - و نوید شان مانیها بخشیده فرمود - زینهار این راز ما را آشکارا نکنی - جیحی آنکه در شکفت عظیم مانده بهچکس ظاهر نکرد - تا در ایام سلطنت روزی در دهایی بشکار حوالی قصبه پالم تشریف فرمود - در آنجا ماری بزرگ مهابت بر سر راه پیدا شد - پادشاه بی اندیشه دم مار را گرفته زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکه از روی تعجب بوالده خود جیحی آنکه آمده نقل کرد - و او آن راز سر پوشیده در زبان آورده گفت - که هرگاه در مخرسن معجزه مهبی نموده باشد اگر در کبرسن اعجاز موسوی بکار برد چه بدیع

شیخ گوید با آنکه این در تفسیر از مردم ثقه شنیده بودم اما از آن عفت مآب نیز بیواسطه استماع نمودم *

و در دیستان گفته که از میرزا شاه محمد مخاطب با بغزنین خان پسر شاه بیگ خان خاندوران شنیدم که میگفت من از میرزا عزیل کوکه پرسیدم که چه میگویند در حرف زدن عرش آشیانی - جواب داد - که والده میگفت حق اسمت و نیز شیخ علامی نوشته که چگونه شعشعه بزرگی و بزرگ منشی از همین همین جنت آشیانی پیدا نباشد که حامل نور شاهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بوده - و همین نور بود که در فتوحات بایری ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری صاحبقرانی جاوه گرشد - و همین نور بود که از صدف بحر عفت الذقوا در نقاب موالید لایق شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که پرورشخانی آن آخر خان دوامت آرا شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات نور افزا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دایره حصر و احصا بیرون است - هرکس را توت شناخت کند این معنی نیست - و قدرت دریافت این دقائق نیست - و ظاهر است که این نسبت اگر بطریق تعمیم باشد همه اخلاف را با اسلاف خود حامل اسمی - اما تخصیص و تشخیص واحد (که شیخ میخواهد) چیز دیگر ظاهر میکند - نعون بالله *

در دیستان آرد که در سنه (۱۰۰۰) هزارم آلهیان
 بعرض آشیانی گفتند - که هزار سال هجری تمام شده - الحال
 بحجمی قاطع مثل شاه اسمعیل صفوی اعادی را از میان
 باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمررت مبعوثم
 می باید این آئین بخواستند مردم روایی گیرند - نه بجبر
 و تکلیف و بیم تیغ بدین آلهی در آیند - و میر شریف آملی
 از رسائل محمود خانی مستشهد آرد که در سنه (۹۹۰)
 نهصد و نود و پنج دین حق شخصی باشد - و از آن شخصی باکبر
 تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعی
 ناصر خسرو خواند *

* رباعی *

* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا *

* آیدن کواکب ز جوانی یکجا *

* در سال احد ماه اسد روز اسد *

* از پرده برون خرامد آن شیر خدا *

و گفت چون ناصر را در راتعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست
 گفتی جناب الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازی
 جفردان از مکه رهالت از بعضی شرفا آرد - باین مضمون که
 بمقتضای احادیث صحیحه هفت هزار سال مدت ایام دنیا
 سپری شده - الحال وقت ظهور مهدی موعود است - و گفت

در واقعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانه کعبه ایستاده
و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت
او است - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال اکبر اسمی^(۲)
و هم صاحب دبستان موبدی گوید - که از احمد توفیای (که
نوکر عمده خان اعظم بود) شنیدم که میگفت - چون اقوال
اهل اهوا و بدع شایع شد و طوق باطله احداث یافتن میرزا
کوکه بذاتر تعصب دینی در سنه (۱۰۰۱) هزار و یک از کجرات
بعبه شتافت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم در لاهور
باستانبوس رسیده بدین الهی در آمد - از انجمنی که شب
در کعبه در خراب دید - که جذاب رسالت فرمود که کعبه
پوسش است - و اکبر مغز - و این خانه است - و از خداوند
و معینا عزم معاودت نداشتی - قضا را شب در واقعه دید
که بار گفتند - که بعزت بیرون نمیروی - و شرفا بار ساوک بد
سر کردند - ناچار برگشتی - و از آنچه گریخته بود بدان گزائید
ازین است که صاحب بداونی گفته - که رفتن میرزا خوب بود
اما آمدنش نه آنچه آن - لطیفه از نقل کرده اند - که پس
از ارتحال عرش آشیانی حرفهای سسک گفته - چون از
پرسیدند گفت در بزرگی از سخن نیست - اما ابو جهل اکبر *
بالجماء چون الهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرانیدند

عرش آشیانی بتعلیم چند کس مخصوص اکتفا فرمود - و آن
آمرار بیکتای ایزد توانا بود - و تعظیم مقربان او (که معجزات
و کواکب سیاره اند) و منع از اذیت جاندار هرگونه که باشد
و بهیچ آئین او نباید بود - و بهمه طوائف راه بے تعصبی
باید سپرد - [در عمده تبلیغ آن بوده که اخلاص مردم بوابی نعمت
خود بدین مرتبه باشد - که ترک چهار چیز مال و جان
و ناموس و دین آسان شمرند - و برخی احکام و مسائل این
مذهب ذوالفقار^(۴) ادرسانی موبد تخلص در دبستان خود
(که حارثی اکثر اعتقادات فرق هند و مجوس و مذاهب
مروجہ اهل اسلام است) آورده - اگرچه الحال کسی باین
طریق مشتهر نیست - و بذابران (که دران وقت هم بغیر
از مقربان خاص و محرمان با اخلاص بدیگران تلقین نمیکرد
خانخانان میرزا عبد الرحیم یوسائل ملتجی گشته بهرام
و سماجت التماس نمود - که من هم آری بنده ام - پادشاه
قبول کرده در شب عاشورا پیاله درستگامی بار عذابت نمود
و درسه بمیر صدر جهان مفتی فرمود - که در نامت این است
که مسلمانی بدین آئین است - که جهاندار می کشند^(۳)
چرا آری کیش نشوی - او پوا افتاد - و گفت که از سه روز
همین خلش بخاطر داشتم - و بکسی نگفته بودم - که اگر مظهر

(۴) نسخه [۱] ذوالفقار ادرسانی (۳) نسخه [ج] میکند .

نیراکبر کامل است خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد
با در پهر خود آئین الهی اختیار کرد (ازین جهت این فرقه
درین زمانه نسبتاً منحصراً گشته - الحمد لله علی ذلک - و همه این
مقدمات را شیخ علامی با دفعیه آن باب و کتاب در اکبرنامه
در ملک تحریر کشیده - مجملی ازان نوشته میشود - طایفه
آن یگانه بنده ایزدی را (که زاد برزاق روشن دودمان است)
تهمت آورد دعوی خدائی کردند - همانا غلط انداز اینها آن بود
که چندی از پیش قدمان یکجبهتی (که بر مشرب نصیر بودند
یا ذوق حسین منصور) خدیو معنی را مظهر حق دانسته
سخن سرا گشتند - و ادرنگ نشین اقبال از معنی آرائی صلح کل
ببصرفه گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان
سرزنش نفرمود - برخه را مظنه آنکه خسرو زمان را خواهش
سافارت دارد بی همال سرابای دل میگیرند - و دستاریل تخیل
اینها آنکه شهنشاه حکمتی پزوه همواره آئینهای شگرف
در میان آرد - و در سخنان شک آورد پیشینیان ناخنها زند
چون ژانر خائی این دو کرده بمصامع^(۲) شاهنشاهی درآمد بارها
فرمود سبحان الله در تنگنای خاطر نادان چگونه درآید - که
امکانی حدوث آورد در مانند طبائع نسبت الوهیت بخود دهد
و گروهی از هادیان آفاق (که بهزاران شگرف کارهای اعجاز

(۲) نسخه [ج] بسج *

آظهار نبوت کرده اند - و روزگاران برآمد و دورها سپری شد
که این معنی پرورش می یابد - و وی در افزونی دارد (
هنوز گرد انگار فرود نمی نشیند - مرا چنین شکاش جهان
در صفواته ضحیر راه یابد - و طایفه دیگر را خیال آنکه شهریار
آفاق دین احمدی را ناستوده میداند - همگی دستاویز
اینها آنکه خسر دانا از فراخی مشرب و عموم مهر افزائی
و بسطت ظایمت گروهها گروه آدمی را بندرستی برگزیند - خامه
کانش پزوهان هرکیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذمت را
و همواره در مطالب دینی و مقاصد حقیقی دلیل پزوهی - و چون
گرمت و گیرهای فیلسوفان نصارا بر ستمتقمان روزگار در محافل
همایوتی واقع شد سرباری توهم گشت - حالانکه احترام
(که نسبت به خاندان نبوی ازین قدر دان بظهور می آید) از
پادشاهان باستانی کمتر گذارش نمایند - بسیاری از سادات
بمناصب والا سر بلندی دارند - و رضا نمیدهند - که یکی ازین
خاندان سر پر پای اقدس نهاد - یا ناصیه سای آستان اقبال
آید - طبقة دیگر آن صابی اعتقاد را دامن آلود تشیع گردانند
دست مایه پالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادله
این در فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحه بیان نگارش
یافتی - و شهنشاه آگاه دل از حقیقت اندرزی و نصفت طرازی
به میل طرف راجع برگزیده *

* بیانی که باشد بحجت قوی *

* ز نافرخی باشد از نشنوی *

و اعتبار یافتن ایرانیان (که بیشتره بدان روش زندگانی نمایند) افروزیة بدگمانی شد - و از تقلید پرستی بزرگی یافتن قورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماند - گروهی آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش برهمن بیغاره زدند سرمایه سگالش ناسزا آنکه شهریار دیده در از فراخی حرمه براهمة دانش اندوز را در بحاطت قرب جا دادند - و طوائف هنود را بجهت مصالح ملکی و فزونی حقیقت پایه افزودند و برای شایستگی تمدن گرم خوئی فرمودند عاطفت بظهور آوردند - و دستاویز این همه جوشش یافته درایان سه چیز شد - نخستین از فزونی شناسائی بازگاه مقدس مجمع دانشوران مال و نعل آمد - و از آنجا (که هر آئین شایستگی چند با خود دارد) هر کدام نصیبة آفرین برگرفتند - و از فرط انصاف گزینی نگرهیدگی هیچ طایفه پرده پاف نیکوئی آن نتواند شد - دوم هنگام صلح کل در پیشگاه خلافت رونق پذیرفت - و گروهها گروه مردم با گوناگون احوال کام زرای صورت و معنی گشتند - سوم کجگرائی فرودمایگان در گزار - انتهی کلامه *

بر واقفان انداز سخن پیداست - که آنچه در صدر گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود - غایب توجه آنصورت

(باب السین) [۳۹۶] (مائراامرا)

که بواعث آن وسعت مشرب و صلح کل بوده - که طب و یابس
گردها گرده مردم را بمدارا میگذرانید - سبحان الله اهتمام
بشان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که اهدای
اقدام بتخالف رای نتواند نمود - در امر دینی که مهم تر ازان
است مداخله و اغماض غیر از سهل انگاری و سبکداشت محله
دیگر ندارد *

(۲)
* سید حامد بخاری *

پور سید میران بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان
امرای گجرات بود - گویند از موطن خود اوچمه با یک
اسپ برآمده بگجرات رسید - روزی در راه فیله مسکن
بار در چار شد - سید ناچار قیرے بر پیشانی او حواله کرد
که جز سوار نشانی ازو نمی نمود - ازان روز مردم آنجا
به تیر او تهم می خوردند - بصتر رفته رفته برتبه عمدگی فایز
گردید - و چون اعتماد خان گجراتی از راه خود کامی نهر نام^(۳)
طفلی را (که از اراذل زادهای آن دیار بود) بفرزند سی سلطان
محمود شهرت داده نام مظفر شاهی بر او بست و امر
هریک ناحیت^(۴) را متصرف گردید سید مبارک مصالحت بسیاری
از یقن و دولقه و دندوقه به قبول یافت - از انجمله دولقه

(۲) نسخه [ج] سید احمد بخاری (۳) نسخه [۱] نهر نام (۴) نسخه

[ج] هر یک ناحیه را *

و دندرتة بعد فواتش بعید میران و پس از بعید حامد
در اقطاع مقرر شد *

چون عرش آشهانی سال هفدهم جاوس بعزم آستخیر گجرات
متوجه آن سمت شده به پٹن رسید سید مذکور با جمعیت
خود آمده ادراک آستانبوسی نمود - و بنوازش کامیاب گردید
و پس ازان (که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز^(۲)
کوکه قرار یافت) سید مرقوم بکرمک از نامزد شده (خصمی
پذیرفت - و در جنگ خان اعظم با میرزایان بحراسمی احمدآباد
مانده بود - سال هیزدهم جلوس حکومت دولقه و دندرتة
تعلق بار گرفت - پستر بکرمک قطب الدین محمد خان
بجانب کهنبايت شتافت - سال بیستم و دوم جلوس
بعطای ایالت ملتان مشمول عواطف بیکران گردید - و در آخر
همین سال بهمراهی میرزا یوسف خان رفوی بصوب بلوچستان
(که ایان آن الوس از وحشی فطری و برگشتگی بخش
سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتی بتقدیم نمیرسانیدند)
تعیین شد - و سال بیست و پنجم (که میرزا محمد حکیم
از کابل آمده لاهور را محاصره نمود) سید مذکور نیز بدستور
دیگر جاگیر داران آن ضلع از محصوران لاهور بود - پس از
وصول موکم سلطانی بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوزی یافت سردار و جرانغار
شاهزاده بنام مشارالیه تقرر پذیرفت . و بعد وصول سوکب سلطانی
کابل چون مطمع نظر پادشاهی آن بود که چندی درینجا
توقف گزیدن فیلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده
سید مزبور را با چند کس دیگر بدرقه ساخت . و پس
از معادنت از کابل چون ساحک سپردن مخیم ^(۲) سراق اقبال
شد مشارالیه برخصمت جاگیر کامیاب گشت . و در سال سیم
بمراهی کنور مانسکوه بصره کابل تعیین گردید . چون
پیشار (که در اقطاع او بود) رسید سپاه او بجانب هندوستان
باز گردید . و خون با چندی در حصار بگرام بفلسک مگیدرانیده
و کار را بموسی نام نا بخردست باز گذاشت . و سه آنگه اندازه
شناسایی او برگزید سرشته داد و ستد بدست او داد . و او
از آزمندی بر احشام مهمند و غریبه خیل (که ده هزار خانه دار
در پیشار بسر برند) انگ گرفت . و بر مال و ناموس دست
کشود . اوس مذکور از ناهمبیدگی و بد گوهری جلالت تاریکی را
بحری برداشتند . و نزدیک بگرام غبار فتنه برخاست . موسی الیه
از کمی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و اتک و رسیدن
برادران حصارش شود . اما از سخن سوائی کوتاه اندیشان
برین اندیشه نیارست بود . یکی را فرستاده دریانمک احوال

غذیم نمود - از بیخوردی یا بد خوابی اندک و پراگنده
ظاهر ساخت - بے آنکه ژرف نگاہی بکار برد با صد و پنجاه
کس بیرون آمده آتش پیکار بر افروخت - و با آنکه در آغاز
نبودند تیرمه بار رسید دست از آویزش برداشت - دزان چپقلش
اسپا از بگوسه در شکه - و کارش مطابق سنه (۹۹۴) نصد
و نون و سه هجری بانجام رسید - چهل کس از خوبشان
او را براد مردی روزگار بسر آمد - منصب در هزاره داشت
پستر افغانان قلعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او
با چند سده پای همت افشرد نگاهبانی شاهسقه نمود *
نامبرده در عهد عرش اشیانی هفتصدی منصب داشت
پس از جلوس جنت مکنی بهزاری نوازش اندوخت - و از
تغیر شیخ عبدالوهاب بخاری بحکومت دہلی نامزد گردید
پستر همراه شیخ فرید بخاری بتعاقب خسرو (که راجه
بغی افراخته پنجاب رویه رفته بود) مامور شد - و در جنگ
خسرو سرداری جوانگار بار تعلق داشت - چون کار بر سادات
بارہ (که هرادل شیخ مذکور بودند) تنگ شد مشار الیہ
بائین درست کمک رسیده چپقلشهای مردانه بظہور رسانید
و مورد مراحم خسروانہ شد - سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب
ہزار و پانصدی ہزار سوار رسید - سال دوم سلطنت اعلیٰ حضرت
به نیستی مرا شدافت *